

۷۷۷۱ - بولجور روزنامہ
 روزنامہ واپور [معمولاً] ہفتہ وار پیکر
 ۵۲۷۱ - زنان مطالعات و ناشران، تاراپو
 صفحہ ۵۸
 روزنامہ روزنامہ معمولا
 ۱۷۹ ۷۶۶۱ ۷۰۲۷۱
 ۲۷۷۲/۶۷
 ۲۹۰۲۱۲۲

سفر بہ شب

۸۹۲۱ [معمولاً] ہفتہ وار پیکر
 روزنامہ واپور روزنامہ
 ۹۲۲۱ ماہوار پیکر و ہفتہ وار پیکر

سفر بہ شب

۶۲۲۲۷۸۸ - ۵۹۹۲۲۷۸۸ - ۱۲۲۹۲۷۸۸

[فیلمنامہ]

www.iranfilm.com

برام بیضا

۱۶۶۹۱۷۸۸ - ۹۲۲۲۲۷۸۸

۲۶۸۰۲۹۹
 ۷۸۶۰۰۲۹۹
 ۷۸۰۵۷۷۷

۹-۵۲۱-۲۹۱-۲۹۶-۸۷۶
 ۵-۲۱۱-۴۹۱-۸۹۰-۸۲۹

انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

● بستگانِ عروس

عروس: حوری خیرآبادی

پدرش: پیرزآیوب

مادرش: زینت بالاسرایبی

برادرش: حُسنی

خواهرش: طوبا

عمویش: بایرامِ عمو

زنِ عمو: کوبِ عمو

پسرش: قربانِ عمو

دخترش: سوریِ عمو

خاله اش: صنمِ خاله

پسرش: یونسِ خاله

دخترش: جواهرِ خاله

دایی اش: ایمانِ دایی

زنش: شیواجانِ دایی

پسرش: صابرِ دایی

دخترش: پریِ دایی

پدر بزرگش: پیرزآغنی

مادر بزرگش: پری‌زا خورشید

دوستانِ عروس: انیس جان، لطیف جان، دلبرِ عمّه جان، نجیبه جان

● هلاک بن لاجتیب

روشنه‌بخت لسیه: هلاک

روشنه‌بخت ایشا: شایب

ارغفه: شایب

نوروز: شایب

هانی: شایب

محمد: شایب

محمد: شایب

محمد: شایب

خاله زینب: هلاک

خاله زینب: شایب

خاله زینب: شایب

خاله زینب: شایب

روان: شایب

روان: شایب

روان: شایب

روان: شایب

نوروز: شایب

محمد: شایب

روان: شایب

● بستگان داماد

داماد: عیسا کوه‌دشتی
پدرش: آخیرالله مُشکی
مادرش: صفورا
برادر: یاورجان
خواهر: گلندام

عمویش: فردوس‌عمو
زن‌عمو: مریم‌عمو
پسرش: آحد‌عمو

شوهرخاله: آفرج‌خاله
خاله‌اش: شوری‌خاله
پسرش: صابر‌خاله
دخترش: دلبر‌خاله

دایی‌اش: یوسف‌دایی
زنش: گوهر‌دایی
پسرش: رحیم‌دایی
دخترش: سیمین‌دایی

عمّه‌اش: عمّه‌خجی‌جان
پدربزرگش: پیرزاغفور

مادر بزرگش: پری‌زادلشاده
پنگه‌ها: ایرام‌عمّه، جاوید‌عمو، خاله‌زاجمه، صف‌دایی

● سرنشینان اتوبوس

جلیل کوه‌بالاسری؛ راننده
غلام دارآبادی؛ شاگرد راننده
تحفه

غم‌پسر یکم: ذوقلوه‌های لنگ
غم‌پسر دوم: ذوقلوه‌های لنگ
تاجیک؛ جانشین راننده
خان‌خان‌باشی [سر‌خان]

● دیگران

نوازندگان عروسی

قهوه‌چی

ذو امنیه

همراهان گاو پابه‌زا

قاطرچی

زایران و گذرندگان محلی

دروگران

نوازندگان فصلی روستا به روستا

ساززن هه، شما الان رفتید آن وسط؛ ما سه روزه می‌زنیم!
داماد که نامش عیسا است، میان چهار پنگه‌ی خود که هر کدام
لنگی تابیده به دست دارند، هنوز خندان‌خندان و یک‌پایک‌پا در
بازی جنگ و گریزند -

احذعمو دم بده قوال!

حُسنی برادر کوچک عروس سرش گیج می‌خورد -

حُسنی اولو می‌شود! آخ، از نفس افتیدم!

پیرزاغنی جوونارو باش!

پیرزاغنی همان‌طور که به‌بازی چرخ‌زنان پیش می‌رود مُشتی نُقل و
پنج‌شاهی می‌پاشد سر نوه‌ی خود - حوری - که عروس است؛
حوری دارد یله می‌شود؛ بادزن به دست و خندان و گل‌انداخته و
دم‌زنان از گرمای جنب‌وجوش و آفتاب. دوستانش درهم‌گویان و
شلوغ، هنوز ننشسته کیل می‌کشند؛ و در پی ایشان چندین زن و
مرد دیگر که گله‌گله بر گلیم‌ها نشسته یا ایستاده‌اند! پایکوبی با این
نشانه عملاً به آخر رسیده است. همه خندان و خوشند؛ بعضی
پخش زمین می‌شوند و بعضی می‌دوند آبی به صورت بزنند یا
می‌روند سراغ چای و شربت و آب خوردن. میان زنانی که از
سطل‌ها جام آب به این‌وآن می‌دهند صفورا، مادر داماد رو بر
می‌گرداند و ندا می‌دهد -

صفورا هوی چشم نخوری حوری‌جان! اسفند دورش

بگردانید، بلادور به حق پنج‌تن!

میان کسانی که سر پُخت و پزند، زینت - مادر عروس - سر
برمی‌دارد و صدا توی سر می‌اندازد.

زینت‌جان سلامتی داماد و همه‌دامادون!

کیل می‌کشد؛ زنان دیگر هم. مادر بزرگ عروس که چُپق می‌کشد و

پیرزاخورشید صدایش می‌زنند، دعاگنان می‌خندد -

پیرزاخورشید خدأخواهی داماددار شدی مادر حوری یا پسر دار؟

زینت‌جان بزیند به تخته! سفیدبخت شن الهی؛ فرقیش چیه؟

گروهی دختران جوان - در همدستی شیطنت باری - می‌دوند سوی

عروس -

انیس‌جان حوری جان قد راست کن یه نفس!

حوری بار دُشواری تان شدَم!

لطیف‌جان یه دفعه که بیشتر نیست!

حوری می‌ایستد؛ آنها یک پاتیل برنج سرش می‌ریزند!

حوری هوه چه خبر؛ ته انبار در آوردید!

فریاد خوشحالی دخترها: برنج‌هایی را که روی سر و شانه و لباس

حوری گیر کرده می‌شمرند. زنان کیل می‌کشند. نجیبه‌جان

برمی‌گردد و فریاد می‌کند -

نجیبه‌جان چهارده تا به شمار چهارده معصوم. چهارده تا

کاکل زری - انشالله زیاد کنه!

حوری خوش و خجالتی چهره به دست می‌پوشاند.

دلبر عمه‌جان مبارکیش انشالله!